

## درسی بزرگ از شاهنامه\*

حسین لسان

تن چارپایانت مرداد باد

همیشه تن و بخت تو شاد باد

از ویژگی‌های دینی قوم آریا ارج نهادن به چارپایان، رمه‌ها و ستوران است. در این آیین زمین و چارپا دو یار قدیمی آدمی شناخته شده‌اند. چه، زندگی با هستی این دو پیوند خورده است و شاید راز بزرگ تمدن این اقوام، خصوصاً ایرانیان، در روزگاران قدیم، از همین اعتقاد سرچشمه گرفته باشد. به زمین عشق ورزیدن، آن را آباد کردن و برای کشت و زرع به کار بستن، به نهرها و بارانها و چشمه‌سارها به چشم امید نگریستن، به گله‌ها و رمه‌ها و پرورش آنها اهمیت و اعتبار بخشیدن، این همه چیزهایی بود که ایرانیان از دیرباز با آن خو گرفته بودند و در واقع زیربنای جامعه آنان به‌شمار می‌آمد.

چنین عادت و اعتقادی بود که بالاخره زندگی را از صورت بدوی و نایمی و توحش و به هرسو تاختن نجات بخشیده و سر و صورت و سامانی به آن داده بود. تاریخ چیزی از این بیابان‌گردی‌ها و بی‌هدفی‌های اقوام آریایی،

---

\*. یغما، شماره ۳۳۹، آذر ۱۳۵۵، صص ۵۳۰ تا ۵۳۴.

به درستی بازگو نمی‌کند، ظاهراً خیلی پیش از اینکه این اقوام در مسیر تاریخ قرار گیرند و نام و نشانی از خود بجای گذارند راز حیات و پیوندهای آن را با حیوانات اهلی و حاصل خیزی زمین دریافته بودند، بی جهت نیست که در اوستا، که شاید قسمت مهمی از آن یادگارهای تاریکی از این دوره‌ها باشد، این همه از رمه‌ها و ستوران و مزارع گندم و چراگاههای خوب بخشنده یاد شده و در همه جا به نیایش آمده‌اند. مهر یکی از ایزدان باستانی دارنده دشت‌های فراخ و چراگاههای خوب بخشنده است. جمشید پادشاه اساطیری قوم آریا نیز به داشتن گله‌ها و رمه‌های خوب وصف شده است. این ستایش‌ها با همه سادگی چه صمیمی و دلنشین است. در این سروده‌های کهن هنوز بوی حیات و نشئه زندگی می‌جوشد.

گله پرواری را می‌ستاییم و مزرع گندم سودبخش را می‌ستاییم... رحم و مروت که غمخوار بیچارگان است می‌ستاییم، آب مزدا آفریده مقدس را، می‌ستاییم.

ما آبهای از چشمه جوشنده و باهم جمع شده و جاری را می‌ستاییم.  
و از شما آبهای بارور، و از شما که مثل مادرید، و از شما شیر گاو که از فقرا، توجه می‌کنید!

و در میان مشروبات خوبترین و بهترین هستید، ما استفاده می‌کنیم.  
به کوههایی که از بالای آنها آب جاری موجود است، درود می‌فرستیم و به دریاچه‌ها و استخرها درود می‌فرستیم و به مزارع گندم سودبخش درود می‌فرستیم.

ولی آریایی واقع بین فراموش نمی کند که این همه نعمت ها و خوشی ها و زیبایی ها زاده پروزدگاری بزرگ است. پس از همه اینها از او یاد کرده می گوید:

ما نیایش می کنیم اهورامزدا را که ستور و راستی بیافرید، آبها و کوههای خوب بیافرید.

به آفریدگار درود می فرستیم:

در دین اهورایی ماه نگهبان ستوران و چارپایان است. به همین جهت مربی گیاه و رستنی نیز خوانده شده است و این خود نشان دهنده این واقعیت است که کشاورزی و گله داری هر دو ملازم یکدیگر بوده اند و یکی از این دو دیگری را به دنبال داشته است. راستی این سروده های راستین که از دل برمی خیزد و بر دل می نشیند از چه زمانی است؟ چه کسانی سروده اند؟ در کجا سروده شده است؟ درست نمی دانیم و آنچه هم می دانیم جز تخمین و حدس چیزی نیست و به هر حال دست تاریخ از دامن آنها کوتاه است و سراغ آنها را باید در آن سوی تاریخ گرفت اما این یادگارهای دوران کهن واقعیتی شگفت انگیز را برای ما بازگو می کنند اینکه چنین مردمی، زندگی را با تمام وجود خود درک کرده و راه آن را به دست آورده بودند، چشمه های جاری، زمین ها، درخت ها، گله ها و چارپایان. اینها را باید ارج نهاد و برومندی و سرسبزی و رونق و برکت آنها را از پروردگار طلبید. همین توجه باعث شده است که یکی از خاورشناسان بگوید زردشت نخست در میان شبانان به تبلیغ امر خود پرداخته بود و پس از آن در طبقات دیگر مردم نفوذ پیدا کرده بود. اما نباید فراموش کرد که در جوامع نخستین اساس زندگی بر شبانی بنیاد یافته بود و آن هم بر کشاورزی استوار بود.

در اندرزنامه پوریوتکیشان (اندرز پدران دینی) که از پهلوی ترجمه شده و وظایف یک دین‌دار را شرح می‌دهد از جمله چنین آمده است:

۴- گیتی نخست باید به دین استوار بودن

۵- دوم باید زن گرفتن

۶- سرزمین را کشت و کار کردن

۷- با رمه از روی داد رفتار نمودن

ایرانیان باستان علاوه بر ماه، که قبلاً به آن اشاره شد، **وهمن** (بهمن) را نیز محافظ گله و رمه می‌دانستند. در دین زردشت اصطلاح (واستر فسوینت) به مردمی گفته می‌شد که جزو جامعه پاکان و مقدسان درآمد بودند. قسمت اول این کلمه (واستری) به معنی محافظ و نگاهبان مرتع و چراگاه و قسمت دوم (فسوینت) به نگاهبان رمه و گله اطلاق می‌شد و این خود نشان می‌دهد که گله‌داری و توجه به چراگاهها امری مقدس و کاری خدایی شمرده می‌شده است. بی‌گمان قسمت مهمی از تمدن قوم ایرانی و اعتبار و اهمیتی را که توانست در دنیای قدیم به دست آورد مدیون چنین تعالیم و اعتقادات ارزنده بوده است. بنا به تعالیم زردشت، تنها آن گروه مردمی که به حفاظت و نگاهداری و پرورش رمه و گله مراتع می‌پردازند بندگان مطلوب و واقعی خداوند هستند. بعدها کلمه (فسوینت) به‌طور عام صفت بارزی برای هر زردشتی که در حال نبرد با پلید است، گردید.

زردشت زندگی و حیات رمه و گله را تا مقام تقدس بالا برد و در مقصود خود تا بدانجا موفق گردید که لغت فسوینت حتی در زبان سعیدی معنای شخص برگزیده و اصیل و محترم را گرفت. در دین زردشت، انسان شاهکار خلقت

پروردگار است اما در عین حال با سایر موجودات خوب مانند گاو و گوسفند و چارپایان دیگر مرتبط و مأنوس است. حتی سگ نیز در این آیین به واسطه وفاداری و جرأت و فرمانبرداریش حائز صفات و اخلاق معنوی خوب به شمار می‌آید. به احتمال قوی، وجود بسیاری از حکایات و داستانهایی که در زبان فارسی دری آمده و سگ در آنها از جنبه عاطفی و اخلاقی نقش اصلی را دارد، در صورتی که مسلمانان، این حیوان را نجس می‌دانسته و از آن پرهیز می‌کرده‌اند، ناشی از همین توجهی است که ایرانیان در گذشته به این حیوان داشته و روزگاری با آن مأنوس‌تر و آشنا تر بوده‌اند.

در امر درخت و درخت‌کاری نیز ایرانیان به همین اندازه اهتمام داشته‌اند. جنگل‌های سرسبز و انبوه از درخت که سهم مهمی در زندگانی ساکنان این مرز و بوم داشت چیزی نبود که ارزش آن از دید این مردم واقع‌بین پوشیده باشد. قیصر روم در زمان شاپور دوم به ایران تاخته، آبادی‌ها را خراب و درختان را بریده است. سرانجام شاپور بر او دست می‌یابد و با لحنی نکوهش‌آمیز از او می‌خواهد:

دگر هرچه ز ایران بریدی درخت

نبرد درخت کسان نیک‌بخت

بکاری و دیوارها برکنی

ز دل‌ها مگر خشم کمتر کنی

ایرانی می‌بایست این مواهب حق را گرامی دارد و زندگی را به وجود آنها مدیون بداند. دعا و ستایش آنها، کوشش در باروری و سرسبزی آنها، ستایش و آفرین زندگی و حیات است: حیاتی که به عنوان عالی‌ترین پدیده خلقت از

جانب پروردگار به آدمی اعطا شده است و چه خوب این حقیقت در شعر فردوسی انعکاس یافته است. دعایی که امروز با آن سخت بیگانه شده‌ایم و متأسفانه از خاطرها رفته و از زبانها افتاده است:

تن چارپایانت مرداد باد: نسل چارپایان، گله‌ها و رمه‌های پیوسته و ابدی باد.

\*\*\*

مرداد: جاوید، جاویدان. نمردنی، فناپذیر.

فردوسی، هزار سال پیش، کلمه مرداد را به همین صورتی که امروز تمام ملت ایران به کار می‌برند، در معنی جاوید و فناپذیر، به کار برده است زیرا او شاعر مردم بوده و به زبان مردم سخن گفته است و کدام هنر برای شاعر و نویسنده و گوینده از این بزرگتر که از خود نسازد و با مردم هم‌زبان باشد. و جالب آنکه کلمه (مرداد) در این شعر در مفهوم لغوی خود به معنی فناپذیر آمده نه در معنی اصطلاحی (ماه مرداد) که در هر حال توسع و تسامح بیشتری را در چنین مواردی امکان‌پذیر می‌سازد.

دانشمند بزرگ ابوریحان بیرونی در آثارالباقیه همین لفظ (مرداد) را آورده و آن را چنین معنی کرده است: و معنی مرداد دوام‌الخلق ابداً من غیر موت و لافناء معنای مرداد آن است که خلق همیشه بماند و مرگ و نیستی نداشته باشد و باز می‌گوید:

مردادماه، روز هفتم آن روز مرداد است و آن روز را عید می‌گیرند به واسطه توافق دو نام روز با ماه و آن را مردادگان گویند.

بنابراین نه تنها (مرداد) داریم بلکه صفت نسبی (مردادگان) را نیز ساخته‌اند که آن جشنی بوده است در روز هفتم ماه مرداد و بالاخره به گفته این دانشمند: **مرداد هوالملک الموکل بحفظ الدنيا و اقامة الاغذیه والادویة التي اصلها الغنبات المزيلة للجوع والضر والامراض.**

ابوریحان در کتاب دیگر خود التفهیم نیز این کلمه را به همین صورت آورده است. گردیزی نهصد و پنجاه سال پیش در زین الاخبار از (مرداد) و (مردادگان) به همین دو صورت نام برده است.

پیش از همه اینها، مقدسی صاحب کتاب احسن التقاسیم که در اواسط قرن چهارم (حدود ۳۷۰ هجری) به ایران آمده، همین لفظ (مرداد) را از مردم ایران شنیده و در اثر پرارزش و گرانمایه خود آن را به همین صورت امروز خود ضبط کرده است.

السامی فی الاسامی، کتاب کم نظیری در لغت که در ۵۲۰ تألیف شده، نسخه‌ای از آن در حدود ۶۰۰ هجری (هشت قرن پیش) نوشته شده و از روی آن افسست گردیده است. از «مردادروز» و «مردادماه» به همین صورت نام برده است و فراموش نکنیم که این دسته از لغت نویسان در ضبط کلمات چه قدر دقت و وسواس داشته‌اند و چیزی را تا درست نمی‌شنیده و یا در مأخذ استواری نمی‌یافته‌اند ضبط نمی‌کرده‌اند.

فرسنگها دور از ایران، در سرزمین هندوستان و در شهر فارس زبان لاهور، مسعود سعد شاعر بزرگ ایرانی در قرن ششم، دو بار به تصریح در شعر خود از این کلمه (مردادروز و مردادماه) یاد کرده است:

روز مرداد مژده داد بدان  
 که جهان شد به طبع باز جوان  
 عدل بارید بر جهان یکسر  
 دولت و ملک شهریار جهان  
 جای دیگر می گوید:  
 مردادمه است سخت خرم  
 می نوش پیایی و دمام  
 از گردون طبع خاک پر تف  
 وز باران چشم ابر پر نم

در زبان فارسی دری که امروز به آن سخن می‌گوییم، از خیلی قدیم، هزاران لغت و کلمه تراش خورده، صیقل یافته، ساده‌تر شده و بر زبانها جاری گردیده است. فارسی که جای خود دارد، ایرانی خوش‌سلیقه و ساده‌جو به هزاران کلمه و لغت عربی هم که در محدوده قاموسها به چارمیخ (فتح و ضم و کسر) کشیده شده است ابقا نکرده در لفظ و معنی آنها دخالت و تصرف کرده و هرطور خواسته و آن را راحت و روان و آسان‌تر یافته تلفظ کرده است. چرا؟ برای اینکه ناموس تحول و ارتقا همین را می‌خواهد و راز بزرگ زبان دری و بقای آن نیز در همین بوده است. فارسی دری که توانست همه لهجه‌های ایرانی را عقب بزند و حتی زبان پهلوی را که زبان دین و دولت بود به فراموشی بسپرد و در شرق و غرب ایران بزرگ از آن سوی جیحون تا بغداد و از لاهور تا کرانه‌های مدیترانه یک‌تاز میدان شود در همین خاصیت صیقل‌کاری و ساده‌سازی او بوده است که توانست به تدریج (ابا) را (با) و (ابی) را (بی) کند و نظایر آن؛ (هر دو صورت این



دو حرف اضافه را در شاهنامه می‌بینیم). زبان دری با «ارتات» اوستایی یا پهلوی نیز همین معامله را کرده و از این کلمه ثقیل و خشن لفظ خوش‌آهنگ و زیبای «مرداد» را ساخته است کلمه (اناب) به معنی (اناب = خالص) نیز همین دگرگونی را پذیرفته و (ا) که علامت نفی است از اول آن افتاده و (ناب) شده است محل هیچ‌گونه ایرادی هم نیست و کسی هم تا حال آن را نادرست ندانسته است. به هر حال ما نیستیم که قانون برای زبان یا کلمات می‌سازیم و راه و رسمی برایش تدوین می‌کنیم و بعد آن را به کار می‌بندیم، بلکه این خود زبان است که با سیطرهٔ عظیم و قدرت مقاومت‌ناپذیر خود قوانین و ساخته‌هایش را بر ما تحمیل و بر زبان ما جاری می‌سازد. متنها نباید فراموش کنیم که در تشکیل چنین قدرتی، میلیونها مردم در طول قرنهای دراز دست‌اندرکار بوده و جزء جزء آن را هستی بخشیده‌اند. این منبع قدرت هر دگرگونی و تحولی را که لازم باشد خود می‌پذیرد و تحویل مردم می‌دهد. فارسی دری که امروز به آن سخن می‌گوییم و صدها و شاید خیلی بیشتر هم‌ریشه و هم‌نژاد، از چند هزار سال پیش تا امروز داشته و دارد، از تمام این لهجه‌های مشابه خود ساده‌تر و به زبان جاری‌تر است و با بعضی از آنها مثل اوستایی و فرس هخامنشی و حتی پهلوی از لحاظ سادگی اصلاً قابل مقایسه نیست. بی‌گمان همین سادگی و روانی و حذف و ایجاز، که هرچه را لازم ندیده دور انداخته است، راز تفوق و خلود او شناخته شده است. بیایید برای همدلی با چنین زبان برومند و زیبایی، چیزی را که قرنهاست نخواست و از آن بیزار جسته است به زور بر او نبندیم و مطمئن باشیم که هرگز زیر بار چنین تحمیلی نخواهد رفت و هیچ‌وقت (امرداد) مردهٔ فراموش شده را به جای (مرداد) نخواهد پذیرفت زیرا قرنهاست که این ملت در

تن (مرداد) جان دمیده و او را زنده نگاه داشته است و دیگر او مردنی و فناپذیر نیست. چه مثالی از این خودمانی‌تر و گویاتر که امروز هیچ‌کس در میدان توپخانه سراغ توپ نمی‌گیرد، در دروازه دولت، چشمش در جستجوی دروازه نیست و در پل چوبی، حتی یک روستایی عوام یا یک بچه، به دنبال چنین چیزی نمی‌گردد. اینها در ذهن ساده‌ترین مردم، بی‌آنکه کسی به آنها آموخته باشد، مفاهیم گذشته خود را از دست داده و معنی دیگری پیدا کرده است و در این معنی، همه آن را چون یک قرارداد مقدس پذیرفته‌اند. (امراتات) کهن نیز مانند هزاران نظایر خود چنین سرنوشتی پیدا کرده و مفهوم باستانی‌اش را در صورتی تازه‌تر و زیباتر که همان مرداد باشد عرضه داشته است و همه ایرانیان از عامی و باسواد تا روستایی و شهری آن را گردن نهاده‌اند، و کدام ایرانی است که وقتی (مرداد) با صدها کلمه نظیر آن را بر زبان جاری می‌سازد به مفهوم لغوی فراموش شده چند هزار سال پیش آن توجه داشته باشد؟ آیا وقتی مردم مازندران در لهجه محلی خود (مردادماه) را به صورت ملارما تلفظ می‌کنند خود نشانه آن نیست که قرنهاست این تحول صورت گرفته تا جایی که در لهجه‌های بازمانده از روزگار کهن نیز این همزه به فراموشخانه زمان سپرده شده است.